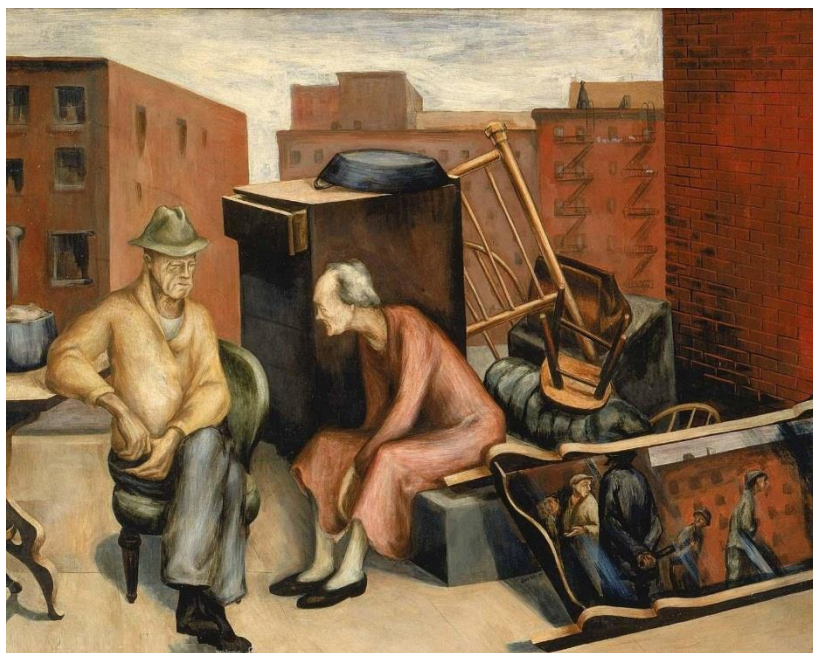


در معنای «به اصطلاح انباشت بدوی»

ایان انگس



ترجمه‌ی محمدرضا جعفری



Mervin Jules

کارل مارکس در بخش هشت کتاب **سرمایه**^۱ با عنوان «به‌اصطلاح انباشت بدوی» روند بی‌رحمانه‌ی را شرح می‌دهد که طی آن مردم زحمتکش از ابزار معاش خود جدا شدند و ثروت در دستان ملاکان و سرمایه‌داران متمرکز شد. این بخش یکی از خواندنی‌ترین و جذاب‌ترین بخش‌های کتاب است. علاوه‌بر آن همین بخش سردرگمی و مباحثه‌های دنباله‌داری را دامن زده است. به‌معنای واقعی کلمه صدها عنوان مقاله تلاش کرده‌اند توضیح دهند «انباشت بدوی» در حقیقت به چه معناست. آیا فقط در گذشته‌های دور رخ داده است یا امروز هم ادامه دارد؟ آیا «بدوی» یک ترجمه‌ی نادرست است؟ آیا این عنوان باید تغییر کند؟ منظور از «نظریه‌ی انباشت بدوی مارکس» دقیقاً چیست؟ در این متن استدلال می‌کنم که مارکس «انباشت بدوی» را مفهومی اشتباه و گمراه‌کننده می‌داند. فهم و درک آن چه او واقعاً نوشت بر دو مفهوم اساسی مارکسیستی پرتو می‌افکند: استثمار و سلب مالکیت.

ایان انگس

کارل مارکس، در روزهای ۲۰ و ۲۷ ژوئن سال ۱۸۶۵ یک سخنرانی دوقسمتی خطاب به اعضای انجمن بین‌المللی کارگران (بین‌الملل اول) در لندن ایراد کرد. او به زبان انگلیسی بلیغ و فصیح، ایده‌هایی را پیش کشید که قرار بود در جلد نخست کتاب در آستانه‌ی انتشار **سرمایه**، برای توضیح نظریه‌ی ارزش-کار، ارزش اضافی، نبرد طبقاتی و اهمیت اتحادیه‌های کارگری به‌مثابه «مراکز مبارزه علیه تعدیات سرمایه» مطرح شوند.^۲ از آن‌جا که ترجمه‌ی انگلیسی **سرمایه** تا پس از مرگ او منتشر نشد، آن سخنان تنها فرصت کارگران انگلیسی‌زبان برای آموختن مستقیم آن ایده‌ها از نویسنده‌شان بود.^۳

مارکس حین توضیح این‌که چگونه کارگران توانایی کار خود را می‌فروشند، به‌طور خطابی این مسأله را مطرح کرد و خود پاسخ داد که چه چیزی باعث شد دو جور انسان در بازار به وجود بیاید: سرمایه‌داران که مالک ابزار تولیدند و کارگران که باید نیروی کارشان را برای بقا بفروشند.

در معنای «به اصطلاح انباشت بدوی»

این پدیده‌ی غریب چطور به وجود می‌آید که در بازار با مجموعه‌ای از خریداران که مالک زمین و ماشین‌آلات و مواد خام و وسایل معیشت‌اند مواجه می‌شویم، که تمام این‌ها جز زمین بکر و دست‌نخورده، **محصول کار** هستند و در سمت دیگر مجموعه‌ای از فروشندگان قرار دارند که چیزی جز نیروی کارشان، کار فکری و یدی، برای فروش در اختیار ندارند؟ چگونه آن گروه مستمراً می‌خرد تا سود کند و ثروتمندتر شود و گروهی دیگر مدام نیروی کار خود را [می‌فروشد تا [فقط] روزی خود را به دست بیاورد؟^۴ او گفت که پاسخ کامل در این مجالی که در اختیار اوست نمی‌گنجد اما «تحقیق در مورد این مسأله تحقیق در مورد چیزی خواهد بود که اقتصاددانان آن را "انباشت پیشین یا آغازین" (Previous, or Original Accumulation) می‌نامند، اما [درست‌تر آن است که] باید آن را **سلب مالکیت آغازین (Original Expropriation)** نامید.»

باید دریابیم که این به اصطلاح **انباشت آغازین** معنایی ندارد جز یک رشته از روندهای تاریخی که به **واباشی وحدت اصلی** موجود بین انسان زحمتکش و ابزار کارش می‌انجامد... و آن هنگام که جدایی بین مرد کار و ابزار کارش اتفاق افتاد، چنین وضعیتی خود را در مقیاسی دائماً فزاینده حفظ و بازتولید می‌کند تا زمانی که باید انقلابی نوین و بنیادی در شیوه‌ی تولید دوباره آن را براندازد و وحدت اصلی را در یک شکل تاریخی جدید بازگرداند.^۵

مارکس همیشه در استفاده از کلمات بسیار محتاط و بادقت بود. او سرسری **انباشت** را با **سلب مالکیت** جایگزین نکرد. این جابه‌جایی از آن رو مهم است که این بار تنها باری است که او به زبان انگلیسی بدون گذر از صافی ترجمه دوباره‌ی این موضوع سخن می‌گفت.^۶

در کتاب **سرمایه** این موضوع هشت فصل را در بخشی با نام «Die sogenannten ursprüngliche Akkumulation» به خود اختصاص داده است که بعدها در ترجمه‌های انگلیسی به صورت «به اصطلاح انباشت بدوی» برگردانده شد. این‌جا هم استفاده‌ی سنجیده‌ی مارکس از کلمات مهم است. او «به اصطلاح» را

از آن‌رو اضافه می‌کند تا نکته‌ای را برساند، این‌که روندهای تاریخی نه بدوی بوده‌اند و نه انباشت. بخش زیادی از سردرگمی پیرامون منظور مارکس، چه این‌جا و چه جاهای دیگر، بازتاب ناکامی در فهم منظور کنایه‌آمیز مارکس است.

او در پاراگراف اول می‌گوید که «*ursprungliche*» *Akkumulation* ترجمه‌ی او از کلمات آدام اسمیت، «انباشت پیشین» (*previous accumulation*) است. او کلمه‌ی *ursprungliche* (پیشین) را به‌عنوان نقل قول در گیومه قرار می‌دهد تا برساند که واژه‌ای نامناسب است. به دلایلی چند این گیومه در ترجمه‌های انگلیسی حذف می‌شود و کنایه‌ی او از دست می‌رود.

در سال‌های ۱۸۰۰، بدوی مترادف اصلی بود. برای مثال، کلیسای متدیست بدوی ادعا می‌کرد که از آموزه‌های اصلی متدیسم پیروی می‌کند. در نتیجه، در ویراست فرانسوی سرمایه که مارکس آن را در دهه‌ی ۱۸۷۰ ویرایش کرد، *ursprungliche* بدوی ترجمه و به ترجمه‌ی انگلیسی سال ۱۸۸۷ وارد شد و از آن زمان به بعد ما دیگر دست از سر **انباشت بدوی**، علی‌رغم تغییر معنایی کلمه، برنداشتیم.

مارکس با پیش‌کشیدن و مقایسه‌ی انباشت پیشین با آموزه‌ی مسیحی گناه نخستین آدم و حوا در گذشته‌ی دور افسانه‌ای، که باعث رنج [این جهانی] ما شده، توضیح می‌دهد که چرا از «به‌اصطلاح» و گیومه استفاده کرده است. طرفداران انباشت پیشین داستانی بچگانه را روایت می‌کنند:

در گذشته‌های بسیار دور دو قسم آدم وجود داشت، یکی نخبگانی پرتلاش، باهوش و مهم‌تر از همه، صرفه‌جو؛ و دیگری بی‌سروپاهایی تن‌پرور که هرچه داشتند و نداشتند را خرج زندگی بی‌بندوبار می‌کردند... چنین شد که دسته‌ی اول ثروت اندوخت و دسته‌ی دوم در نهایت چیزی برای فروش نداشت جز پوست خود.

و در نتیجه‌ی این گناه نخستین است که فقر اکثریت بزرگی شکل می‌گیرد که باوجود همه‌ی کار و زحمت‌شان تاکنون، جز خود چیزی برای فروش ندارند و [درمقابل] بر ثروت اقلیتی که مدت‌هاست دیگر کار نمی‌کنند مستمراً افزوده می‌شود.

در معنای «به اصطلاح انباشت بدوی»

«چنین یابوهای بچگانه‌ای هر روز در دفاع از مالکیت برای ما موعظه می‌شود» اما با نگاه به تاریخ واقعی، «این واقعیت مفتضح رو می‌آید که فتح، بردگی، قتل و غارت، و در یک کلام زور و اجبار نقش اصلی را بازی کرده است». فصل‌های مربوط به «به اصطلاح انباشت بدوی» آن روندهای واقعی را شرح می‌دهد که طی آن «توده‌ی بزرگی از مردم به‌ناگهان و به‌اجبار از وسایل معاش خود کنده شدند و در قامت پرولترهایی آزاد، بی‌پناه و بی‌حق و حقوق به بازار کار پرتاب شدند.»

این مردمان به‌تازگی آزاد شده تنها از پس آن که تمام ابزار تولیدشان و همه‌ی ضمانت‌های بقای معیشتی برقرار در کهن‌نظامات فئودال از دست‌شان ربنده شد به فروشندگان خود تبدیل شدند. و این تاریخ، تاریخ سلب مالکیت از آنان، با حرفی از خون و آتش بر سالنمای تاریخ بشری نوشته شده است.

روایت مارکس از سلب مالکیت به این دلیل که خلع ید (dispossession) از مردم زحمتکش در انگلستان به‌طور کامل رخ داد بر این کشور متمرکز است؛ اما او از قتل عام بومیان آمریکا، غارت هند و تجارت برده از آفریقا، «این روندهای ساده و پرصلح‌وصفا که مقاطع اصلی در انباشت بدوی‌اند» نیز سخن به میان می‌آورد. آن جمله و موارد مشابه آن، برداشت طعنه‌آمیز همیشگی مارکس از انباشت بدوی را نشان می‌دهد. او انباشت بدوی را شرح نمی‌دهد بلکه آن‌هایی را که از این مفهوم برای پوشاندن سبعیت واقع در سلب مالکیت بهره می‌برند شماتت می‌کند.

ناکامی در فهم این که مارکس مفهوم «انباشت بدوی» را به چالش می‌کشید از سوی دیگر منجر شد به این سوء برداشت که مارکس می‌پنداشت [انباشت بدوی] تنها یک‌بار آن‌هم در گذشته‌ای دور که سرمایه‌داری زاده شد رخ داده است. این همان چیزی است که نویسندگان طرفدار سرمایه‌داری از [مفهوم] انباشت پیشین مراد می‌کردند و چنان که دیدیم مارکس این دیدگاه را مشابه افسانه‌ی باغ عدن می‌دانست. چند فصل نوشته‌ی مارکس درباره‌ی به‌اصطلاح انباشت بدوی، در پاسخ به کسانی که تکامل سرمایه‌داری را صلح‌آمیز جلوه می‌دادند بر سلب مالکیت‌های خشونت‌آمیزی تأکید می‌کرد که زمینه را برای سرمایه‌داری اولیه فراهم کرد. اما روایت او همچنین شامل جنگ‌های تریاک در دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰، پاک‌سازی کوهستانی در اسکاتلند در

دوران سرمایه‌داری،^۷ قحطی ایجاد شده توسط استعمار که باعث مرگ یک میلیون نفر [تقریباً یک سوم جمعیت] در اورپسای هند در سال ۱۸۶۶ شد،^۸ و برنامه‌هایی برای حصارکشی و خصوصی‌سازی زمین در استرالیا می‌شود. همه‌ی این اتفاقات در زمان حیات مارکس و هنگامی که او سرمایه را می‌نوشت رخ داد. هیچ‌کدام از این‌ها بخشی از پیشاتاریخ سرمایه‌داری نبود.

سلب مالکیتی که در قرن نخست سرمایه‌داری به‌وقوع پیوست ویرانگر بود اما کامل نبود. از نظر مارکس سرمایه نمی‌توانست این‌جا متوقف بماند چراکه هدف غایی‌اش «سلب مالکیت همه‌ی افراد از ابزار تولید» بود.^۹ او در جایی دیگر از سرمایه‌داران بزرگی نوشت که «سرمایه‌داران کوچک‌تر را خلع ید می‌کنند و از آخرین بازماندگان تولیدکنندگان مستقیمی که هنوز چیزی برای سلب مالکیت دارند، سلب مالکیت می‌کنند.»^{۱۰} به بیان دیگر، سلب مالکیت پس از بلوغ سرمایه‌داری [هم] به‌خوبی ادامه دارد.

ما اغلب کلمه‌ی **انباشت** را بی‌دقت و سرسری برای بیان اندوختن و احتکار به کار می‌بریم، اما [انباشت] برای مارکس معنای مشخص داشت: افزایش سرمایه با اضافه کردن ارزش اضافی؛ یک فرایند مستمر که از استثمار کار مزدی ناشی می‌شود.^{۱۱} همه‌ی مثال‌هایی که او برای توصیف «به‌اصطلاح انباشت بدوی» می‌زند معطوف است به غارت، خلع ید [مصادره] و سلب مالکیت، تصاحب‌های جداگانه بدون مبادله‌ی برابر. **سلب مالکیت، نه انباشت.**

در تاریخ سرمایه‌داری، میان‌کنش دیالکتیکی دائمی را بین دو شکل از غارت طبقاتی می‌بینیم که پیتر لاینباگ (Peter Linebaugh) آن را X^2 می‌نامید: **سلب مالکیت و استثمار.** «سلب مالکیت مقدم است بر استثمار، هرچند که هر دو به‌هم وابستگی متقابل دارند. به‌تعبیری سلب مالکیت نه تنها زمینه را برای استثمار فراهم می‌کند که آن را شدت می‌بخشد.»^{۱۲}

سلب مالکیت سرقت آشکار است که شامل حصارکشی اجباری، مصادره، برده‌گیری و دیگر شکل‌های دزدی بدون مبادله‌ی برابر است. استثمار سرقت پنهانی است. به نظر

در معنای «به اصطلاح انباشت بدوی»

می‌رسد که کارگران وجه کامل را در ازای کار خود در قالب مزد دریافت می‌کنند، اما در واقع کارفرما ارزشی بیش‌تر از مقداری که پرداخت کرده به دست می‌آورد.

آن‌چه اقتصادسیاسی‌دانان تحت عنوان افزایش تدریجی ثروت به دست مردانی که بیش از دیگران سخت‌کوش و صرفه‌جو بودند توصیف می‌کنند در حقیقت سلب مالکیتی اجباری و خشونت‌آمیز بود که زمینه‌ی اصلی استثمار را ایجاد کرد و از آن زمان تا کنون بانیِ تداوم و گسترش‌اش بوده است. جان بلامی فاستر و برت کلارک در کتاب **غارت طبیعت می‌نویسند:**

مانند هر سیستم پیچیده و پویا، سرمایه‌داری هم دارای نیروی درونی است که به پیش می‌راندش و هم شرایط عینی خارج از خودش دارد که مرزهایش را تعیین می‌کند؛ مناسباتی که دائم در حال تغییرند. پویه‌ی درونی سیستم تابع روندهای استثمار نیروی کار تحت پوشش مبادله‌ی برابر است، در حالی که رابطه‌ی اصلی با محیط بیرونی‌اش، شکلی از سلب مالکیت است.^{۱۳}

خلاصه آن‌که، مارکس «نظریه‌ی انباشت بدوی» نداشت. او هشت فصل **سرمایه** را به روشن کردن این موضوع اختصاص داد که اقتصادسیاسی‌دانان که این نظریه را رواج می‌دادند، بر خطا بودند. او بر آن بود که این «داستان کودکانه» برای سفیدشویی تاریخ واقعی سرمایه‌داری سر هم شده است. به همین خاطر مارکس پیشوند «به اصطلاح» را به «انباشت بدوی» افزود.

اصطلاح موردپسند مارکس، «سلب مالکیت آغازین»، فقط [نوعی] بازی با کلمات نبود. این اصطلاح دربردارنده‌ی نظر او بود مبنی بر این‌که «سلب مالکیت زمین از تولیدکنندگان مستقیم، که مالکیت خصوصی برای برخی در عین عدم مالکیت بر زمین برای دیگران است، اساس شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است.»^{۱۴}

جدایی ادامه‌دار انسان از رابطه‌ی مستقیم با زمین، روندی صلح‌آمیز نبوده و نیست، بلکه با کلماتی از خون و آتش نوشته شده است.

پیوند با متن انگلیسی:

<https://monthlyreview.org/2023/04/01/the-meaning-of-so-called-primitive-accumulation/>

یادداشت‌ها:

^۱ بخش/پاره هفتم ترجمه اسکندری/مترضوی (م).

^۲ چند ترجمه از این گفتار تحت نام مزد (ارزش)، بها (قیمت)، سود به فارسی در دست است. (م).

^۳ Karl Marx, "Value, Price and Profit," *Collected Works*, vol. 20 (New York: International Publishers, 1975–2004), 149.

^۴ Marx, "Value, Price and Profit," 128.

^۵ Marx, "Value, Price and Profit," 128–29.

^۶ Except where noted, the following quotations are from Karl Marx, "So-Called Primitive Accumulation," *Capital*, vol. 1 (New York: Penguin, 1976), 873–940.

^۷ پاکسازی هایلند، بخش کوهستانی اسکاتلند، در شمال گلاسکو، دوره‌ای تاریخی از جابه‌جایی اجباری جمعیت‌های محلی در ارتفاعات اسکاتلند بود که با ورود روابط سرمایه‌داری تشدید شد. این پاکسازی وحشیانه جوامع سنتی-قبیله‌ای را تغییر داد و به تخلیه‌ی اجباری روستاها و مهاجرت و تحولات اجتماعی و اقتصادی به ضرر مردم بومی منجر شد.

^۸ قحطی بزرگ سال ۱۸۸۶ در اوريسا توسط ترکیبی از عوامل زیر ایجاد شد:

- خشکسالی که میزان محصول را کاهش داد.
- سیاست‌های کشاورزی استعماری بریتانیا که بر تولید محصول برای صادرات به جای محصولات غذایی برای مصرف محلی تأکید داشت و منجر به کاهش غذای در دسترس شد.
- انفعال و عدم واکنش دولت بریتانیا در مقابل قحطی برای رفع نیازهای جمعیت آسیب‌دیده.
- استثمار اقتصادی در نتیجه‌ی سیاست‌های اقتصادی استعمار بریتانیا، مانند مالیات‌های بالا، وام‌هایی با بهره‌ی زیاد و افزایش هزینه‌های زندگی که به فقیر شدن کشاورزان محلی منجر می‌شد و آنها را در برابر قحطی آسیب‌پذیرتر می‌کرد. (م).

^۹ Karl Marx, *Capital*, vol. 3 (New York: Penguin, 1981), 571.

^{۱۰} Marx, *Capital*, vol. 3, 349.

^{۱۱} See Marx, *Capital*, vol. 1, chapters 24 and 25.

^{۱۲} Peter Linebaugh, *Stop, Thief!: The Commons, Enclosures and Resistance* (Oakland, California: PM Press, 2014), 73.

در معنای «به اصطلاح انباشت بدوی»

¹³ John Bellamy Foster and Brett Clark, *The Robbery of Nature* (New York: Monthly Review Press, 2020), 36.

¹⁴ Marx, *Capital*, vol. 3, 948. Emphasis added.